

تبارشناسی پشتون‌ها و پیشینه حضور پشتون‌های مهاجر در آرزگان

نیک محمد خلیلی *

چکیده

تنوعات قومی و خرده فرهنگ‌ها از ویژگی‌های جامعه افغانستان به شمار می‌رود. یکی از مسائل اساسی در جامعه‌ی چند قومی که دارای تنوع فرهنگی است، نحوه‌ی مدیریت قومی و خرده فرهنگ‌هاست. تبارشناسی در هر زمانی دارای اهمیت بسیاری بوده و امروزه به دلایلی بر اهمیت این دانش افزوده شده است. بر این اساس، پرسش اصلی در این پژوهش این است که دیدگاه‌ها در مورد تبارشناسی پشتون‌های افغانستان چیست و پیشینه‌ی حضور پشتون‌های مهاجر در آرزگان از نظر تاریخی به کدام دوره برمی‌گردد. در باب تبارشناسی پشتون‌ها نظریات گوناگونی مطرح شده است که می‌توان در قالب نظریات مشهور و غیرمشهور تقسیم‌بندی کرد. اما آریایی‌تباری پشتون، عرب‌تباری و اسرائیلی‌تباری از مهم‌ترین نظریات است؛ ارمنی و گرجی بودن نظریات غیرمشهور و غیرقابل اثبات هستند. هدف از تبارشناسی و شناخت پیشینه‌ی حضور پشتون‌های مهاجر در آرزگان بیشتر جنبه شناختی دارد. در مورد موضوع تبارشناسی پشتون‌ها مطالعاتی هم صورت گرفته، اما در خصوص آرزگان بی‌پیشینه است. دستیابی به این موضوع، با مطالعات کتابخانه‌ای و مشاهدات میدانی انجام گرفته و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی دنبال شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که دیدگاه‌های مطرح در باب تبارشناسی پشتون‌ها از اعتبار لازم برخوردار نیستند، با وجود این، اسرائیلی‌تبار بودن پشتون‌ها به پشتوانه‌ی دلایل و شواهد تاریخی، از همه محتمل‌تر است. اما پیشینه حضور پشتون‌های مهاجر در آرزگان به دوره‌ی عبدالرحمان و حبیب‌الله خان برمی‌گردد که بر اثر جنگ و با تغلب از هزاره‌ها گرفته شده و به مهاجرین و ناقلین افغان‌تبار توزیع گردیده است. **واژگان کلیدی:** تبارشناسی، پشتون‌ها، هزاره‌ها، پشتون‌های مهاجر، قوم، آرزگان، تکفیر، عبدالرحمان.

۱. مقدمه

در افغانستان، اقوام مختلف با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت زندگی می‌کنند. تنوع قومی و زبانی در این کشور بیشتر از کشورهای همسایه نیست؛ اما تنش‌های قومی و زبانی در افغانستان پررنگ‌تر از کشورهای همسایه است. این تنش‌ها به حدی زیان‌بار است که از تبارز هویت و فرهنگ ملی مورد توافق عام جلوگیری کرده و یکی از عوامل اصلی ادامه‌ی جنگ و خونریزی در چهار دهه‌ی گذشته - از جنبه‌ی داخلی - به شمار می‌رود. گروه قومی پشتون در عرف سایر اقوام ساکن افغانستان، «افغان» یا «اوغان» و در پاکستان «پتان» و در هند «پهتان» و در انگلیسی که این اصطلاح از هندوستان به آن راه یافته نیز «پهتان» خوانده می‌شود؛ که خود آنان علاقه‌مندند پشتون یا پختون خوانده شوند. در برخی منابع عربی از پشتون‌ها بنام «سلیمانی» یاد شده که احتمالاً به مسکن اولیه‌ی آنان یعنی، کوه‌های سلیمان و یا به دیدگاه یهودی تباری آنان اشاره دارد.

هدف از تبارشناسی اطلاع‌رسانی و شناخت اقوام به منظور روابط بهتر و زندگی مسالمت آمیز در افغانستان است. هدف مقاله برجسته‌ساختن شکاف‌های نژادی و تنش‌های قومی به منظور برتر نشان دادن قوم یا نژاد خاصی بر سایر اقوام و یا تخطئه و تحقیر هیچ قومی نیست؛ زیرا در آیین اسلام همه‌ی اقوام و طوایف «مردم» آدم‌اند و آدم از خاک.

در مورد تبارشناسی پشتون‌ها به صورت عام تحقیقاتی صورت گرفته مانند نژادنامه افغان کاتب و... اما در مورد پشتون‌های مهاجر در ارزگان هیچ پیشینه‌ی مکتوبی وجود ندارد، بنابراین تحقیق مورد نظر ضروری و دارای اهمیت خاصی است. تبارشناسی، نسب‌شناسی یا نسل‌شناسی، دانش نسب‌ها است که برای دانستن تبار اشخاص و مطالعه‌ی تبارنامه به کار می‌رود. تبارشناسی، در هر زمانی اهمیت بسیار داشته؛ زیرا روابط اجتماعی و سیاسی بر اساس تباری و خویشاوندی برقرار بوده است. امروزه با دگرگونی‌هایی که در

جوامع، به‌ویژه پس از انقلاب صنعتی پدید آمده است؛ بر اهمیت این دانش افزوده شده است.

مهاجرین اُرزگان خاص، به لحاظ تبارشناسی مربوط به قوم اچک‌زیی است و پیشینه‌ی حضور آنان در اُرزگان به جنگ عبدالرحمان خان با هزاره‌های اُرزگان برمی‌گردد که پس از شکست هزاره‌ها در اُرزگان توسط عبدالرحمان خان و حبیب‌الله خان به‌تدریج و با تغلب از هزاره‌ها گرفته شد و به این طوایف واگذار گردید.

در این مقاله، به منشأ تاریخی قوم پشتون به‌طور مختصر پرداخته شده و با اشاره به قبایل پشتون در افغانستان، بالاخره پشتون‌های مهاجر اُرزگان بررسی می‌شود. قبل از ورود به بحث لازم است به‌عنوان پیش‌زمینه و در سطح وسیع‌تر به تبارشناسی قوم پشتون و دیدگاه‌های مطرح در این زمینه اشاره کنیم.

۲. دیدگاه‌های متفاوت در مورد تاریخ و تبار پشتون‌ها

پشتون‌ها از اقوام مهم افغانستان به شمار می‌روند که سابقه‌ی ثبت‌شده‌ی آن‌ها به قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) می‌رسد. در قرن هجدهم میلادی، قبایل پشتون با حمایت برخی اقوام دیگر و به‌طور عمده تاجیک‌ها، هزاره‌ها و قزلباش‌ها به حاکمیت سیاسی در سرزمین خراسان بزرگ دست یافتند؛ اما قلمرو حکومت آنان پس از حدود چهاردهه به‌تدریج کوچک شده و منجر به تشکیل واحد سیاسی افغانستان با مرزهای بین‌المللی کنونی شد. پشتون‌ها طبق ظواهر و مدعیات اثبات‌نشده‌ی حاکمان حدود چهل درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند؛ اما در حاکمیت از ابتدا تاکنون نقش اول و تعیین‌کننده را داشته است.

در منشأ قومی و نژادی پشتون‌ها، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها آریایی‌تباری، عرب‌تباری، اسرائیلی‌تباری و سامی‌تباری می‌باشند. به دیدگاه‌هایی که تاکنون ارائه شده، به‌طور مختصر پرداخته می‌شود.

۲-۱. آریایی تباری

دیدگاه آریایی تباری قوم پشتون (افغان) مبتنی بر مقایسه‌ی نام قبایل و مناطق جغرافیایی مندرج در سرودهای باستانی ریگ‌ویدا و تاریخ هرودت، با نام واژه‌ها و جای واژه‌های زبان پشتو است. این کار ابتدا، توسط دانشمندان اروپایی انجام شد و سپس مورخان افغان در انجمن تاریخ افغانستان با تفصیل به آن پرداختند.^۱ کریستین لیسن^۲ برای اولین بار ادعا کرد که نام افغان برآمده از واژه‌ی Ashvaka در سانسکریت است. جی. دبلیو مک کریندل^۳، ام. وی دیسنت مارتین^۴ و ای. ریکلوس^۵ نیز این دیدگاه را تأیید کردند و تعدادی از دانشمندان معاصر هم از این پندارها حمایت نمودند.

پروفسور دورن^۶ استاد دانشگاه خارکوف، قبیله‌ی «پاکتویس»^۷ که هرودت مورخ یونانی از آن نام برده است را به پشتون ارتباط داده و می‌گوید که نیاکان واقعی افغان‌های امروزی به‌خصوص پشتون‌ها همان پاکتویس‌ها بوده‌اند (محتاط، ۲۰۰۹).^۸ پروفسور گاردون^۹ نیز پشتون‌ها را از نسل پاکتویس یا

۱. لازم به یادآوری است که انجمن تاریخ که به سرکردگی محمود طرزی اداره و مدیریت می‌شد، عده‌ای از پشتون‌های ناسیونالیست بودند که برای نخستین بار کوشش می‌کردند برای افغان‌ها تاریخ و فرهنگ بتراشند و سابقه‌ی تاریخی برای پشتون‌ها بیافرینند. هدف انجمن تاریخ، خوانش تاریخ و مواجهه با حقایق آن نبود؛ برعکس، یگانه مقصود اصلی آن تحریف حقایق تاریخی، جعل اسناد و به یک معنا جعل و تحریف تاریخ به نفع ناسیونالیسم افغان/پشتون بود. داوری درباب پرونده‌ی انجمن تاریخ، مجال گسترده و فرصت فراخ برای ارزیابی و نقد می‌طلبد.

2. Christain Lessen

3. J.W. McCrindle

4. M.V. DeSaint Martin

5. E. Reclus

6. Dorn

7. Paktues

8. www.mandegardaily.af/spip.php?arcle480

9. Gordon

پکتویس می‌داند (محتاط، ۲۰۰۹).

علی‌احمد کهزاد و عبدالحی حبیبی، واژه‌ی پکت‌ها یا پک‌هت - نام یکی از قبایل ده‌گانه‌ی متخاصم آریایی را - همان پکتویس در تاریخ هرودت دانسته و آن را با پختون یا پشتون و پختانه تطبیق کرده‌اند (کهزاد، ج ۱، ۱۳۲۵: ۸۹؛ حبیبی، ۱۳۶۸: ۸).

و اما دانشمندان مشهوری، معادل‌بودن واژه‌های پک‌هت و پاکتویس را با واژه‌ی پشتو یا پختو رد نموده و این واژه را مشتق از فارسی قدیم می‌دانند. در *دائرةالمعارف اسلامی*، جلد اول صفحه ۱۵۰ آمده است: «دیدگاه رابطه‌ی واژه‌ی پاکتویس و واژه‌ی پاکتوایکی هرودت با واژه‌ی پشتون و پختون، نخست از طرف لسن^۱ مطرح شد، بعدها مورد تأیید ترمپ^۲ و گریرسون^۳ قرار گرفت. اما این دیدگاه نزد اسپیگل^۴ و گایگر^۵ آلمانی خیلی مشکوک است. دیدگاه گریرسون، چنین است که رابطه میان واژه‌های فارسی پشت و پشته و واژه‌ی ویدی پک‌هت و واژه‌ی پاکتویس - که هرودت ذکر می‌کند - و واژه‌ی پرسوایتی که بوتولمی می‌گوید، اغلب درست به نظر می‌رسد.

دیدگاه دارمستر فرانسوی چنین است که واژه‌ی اخیرالذکر از طرف بوتولمی تلفظ شده با صورت ابتدایی واژه، یعنی نزدیک به اصل به نظر می‌رسد؛ ولی واژه‌ی پاکتویس که هرودت ذکر کرده است با صورت ابتدایی واژه فرق داشته و صورت تلفظ آن قریب به واژه‌ی پارشتیس^۶ می‌باشد. خیلی نادرست به نظر می‌رسد که صورت یک واژه مانند پاکتوایکی که

1. Lessen

2. Trmpp

3. Grierson

4. Spiegel

5. Geiger

6. Parshtyes

صرف در یونانی دیده می‌شود باعث تولید و ایجاد واژه‌ی پشت یا پخت که در زبان جدید امروزی دیده می‌شود، بگردد» (دایرة المعارف اسلامی: ۲۴۱). جرج مورگن استرن^۱ نارویژی از مستشرقین متأخر که اصالت کتاب پته خزانة را نپذیرفت، در کتاب لغات / شتقاقی پشتو^۲ می‌نویسد که جیکس، تطابق عادی واژه‌ی پشتون را با واژه‌ی پاکتوا خیلی به دیده‌ی شک می‌نگرد (زمریالی، ۱۳۲۰: ۲۴۲). آقای صدیق رهپو طرزی که خود از قوم پشتون و متعلق به خانواده‌ی محمود طرزی است، معتقد است که: «واژه‌ی پشتو از آغاز سده‌ی بیستم به کار گرفته شده است» (رهپو طرزی، ۲۰۰۹). و در رابطه با منشأ آن به نقل از پروفیسور تاکور می‌نویسد: «از آنجایی که افغانان در هند در محلی به نام پتنه ساکن شده‌اند، هندیان آنان را پتان یاد می‌نمودند. در این راستا هندیان، افغانانی را که در جایی به نام روهه زندگی می‌نمودند، روهیله می‌خواندند. این گونه دیده می‌شود که واژه‌ی پشتو و پشتون از همین واژه‌ی پتان گرفته شده است. نویسندگان افغان تلاش دارند تا این واژه را به واژه‌ی پکتیکا که هرودت مورخ معروف یونانی، در اثرش آن را به کار برده است، پیوند بزنند» (رهپو طرزی، ۲۰۰۹).

از مقایسه‌ی استدلال‌های موافقان و مخالفان دیدگاهی مساوی‌بودن واژه‌ی پشتون با واژه‌های پکتهت سانسکریت و پاکتویس یونانی چنین برمی‌آید که استدلال مخالفان قوی‌تر است. بنابراین، دیدگاه آریایی‌تباری پشتون‌ها از طریق تطبیق نام و واژه‌ی پشتو با واژه‌های سروده‌های اساطیری ریگ و ویدا و تاریخ هرودت به آسانی ثابت نمی‌شود.

در این مورد که «زبان پشتو در اصل و ساختمان خود یکی از زبان‌های ایرانی است» (پته خزانة: ۳)، اغلب دانشمندان و زبان‌شناسان خارجی و

1. George Morgen Stierne

2. Etymological Vocabulary of Pashto

داخلی- به استثنای عبدالحی حبیبی- اتفاق نظر دارند. اما ایرانی و آریایی بودن زبان الزاماً آریایی بودن یک قوم را اثبات نمی‌کند. مطالعه‌ی دقیق و بی‌طرفانه‌ی نام‌های افراد و مناطق جغرافیایی پشتون‌ها و متون باستانی نیز نشان می‌دهد، مطابقت‌هایی که انجام داده‌اند مبتنی بر احتمال و فرضیه‌ها است که دلایل قناعت‌بخشی برای اثبات آن‌ها ارائه نشده است. این تلاش مستمر بیشتر در انجمن تاریخ، دوران حکومت‌های استبدادی نادرخان، هاشم‌خان و داوودخان صورت گرفته است. در شرایطی که هیچ پژوهشگری حق نداشت حتی یک ورق بدون سانسور ریاست نشرات وزارت اطلاعات و فرهنگ در سراسر کشور، حتی خارج بنویسند.

۲-۲. عرب تباری

آقای عظیم افریدی، که خود از پشتون‌های پاکستان است، در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ قوم پشتون و شباهت آن‌ها با اعراب» دلایل موافقان و مخالفان دیدگاه اسرائیلی تباری پشتون‌ها را ذکر نموده و این دیدگاه را با این استدلال که پشتون‌ها بیشتر به عرب‌ها شباهت دارند، رد می‌کند (مصباح‌زاده، ۱۳۹۱، ۲۰ و ۲۱).

ایشان دیدگاه آریایی تباری پشتون‌ها را هم جدی نگرفته و می‌نویسد: «اگر منشأ یک قوم بر معیار رسوم و روایت‌ها می‌تواند شناخته شود، در آن صورت پشتون‌ها به عرب‌ها نزدیک‌تر است. مطالعه‌ی جوامع عرب و پشتون، شباهت‌های قابل توجهی را میان آنان نشان می‌دهد. به‌خصوص در سازمان قبیله و عادت‌های اجتماعی، هر دو گروه قومی ارزش‌ها و ساختار یکسانی دارند. استقلال‌خواهی، دلیری، شکیبایی، مهمان‌نوازی و کینه‌جویی ارزش‌های اجتماعی مهم اعراب قبل از اسلام بود. درحالی‌که ارزش‌ها و صفات پیش گفته زیربنای سنت‌های قومی پشتون‌ها (پشتونوالی) را نیز تشکیل می‌دهد^۱».

1. www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml

دیدگاه قبطی بودن پشتون‌ها که توسط فرشته در قرن ۱۶ میلادی اعلام شده و یا دیدگاه ارمنی تبار بودن آن‌ها بر مبنای روایت یک جهان‌گرد آلمانی که افغان‌ها را در ارمنستان دیده و یا این که قومی در ارمنستان به نام اغوانان وجود دارد، نظریات کم اهمیت به شمار می‌روند که در تاریخ شفاهی و کتبی پشتون‌ها جایگاهی ندارد و دانشمندان هم به آن توجهی نکرده‌اند.

۲-۳. اسرائیلی تباری

دیدگاه اسرائیلی تباری پشتون‌ها نخستین بار در سال (۱۰۲۱ ه.ق) توسط خواجه نعمت‌الله سامانی هروی، در کتاب *مخزن افغانی* مطرح شد. این کتاب که به دستور خان جهان خان لودی، تدوین شده مبتنی بر اطلاعات یکی از شخصیت‌های نامدار پشتون در آن زمان به نام «هیبت خان کاکر» و پژوهش‌های میدانی است که توسط اعضای هیأتی از ملازمان خان جهان خان لودی به نام‌های قطب خان، سرمست خان ابدال (جد احمدشاه ابدالی)، حمزه خان توخی، عمرخان کاکر و ظریف خان یوسف‌زی (زایی)، در رابطه با اصل و نسب افغان‌ها صورت گرفته بود. در این کتاب، نسب‌نامه‌ی پشتون‌ها از ساول (طالوت) تا قیس (عبدالرشید) به‌طور مفصل نگاشته شده است (هروی، ۱۰۲۱: ۵۹-۶۵).

در کتاب *مخزن افغانی* در رابطه با تبار اسرائیلی پشتون‌ها مطالبی آمده است که آقای محمد معصوم هوتک در کتاب *پشتنی قبیلی او روایتی* شجری مضمون آن را چنین می‌نگارد: «بنابر روایت‌های *مخزن افغانی*، پشتون‌ها بنی اسرائیلی‌اند و در بنی اسرائیل از نسل ساول (طالوت) پنداشته شده‌اند. گفته می‌شود که ساول در زمان حضرت داوود (ع) پادشاه بنی اسرائیل بود و دو پسر داشت که یکی ارمیا و دیگری برخیا نامیده می‌شدند. برخیا وزیر حضرت داوود (ع) و ارمیا سپهسالارش بود. پسر ارمیا، افغنه نام داشت که سپهسالار حضرت سلیمان (ع) بود و نام پسر دیگر ارمیا، آصف بود که سمت وزارت داشت. خداوند به افغنه چهل فرزند داد

و به آصف هجده فرزند. در زمان درگذشت حضرت سلیمان(ع) از اولاده‌ی این دو برادر یک قبیله‌ی بسیار نیرومندی به میان آمد که در تمام بنی اسرائیل نظیر نداشت. می‌گویند بنی اسرائیل بعد از حضرت سلیمان(ع) به نافرمانی از خدا کمر بستند و خداوند بخت‌النصر، پادشاه بابل را بر آن‌ها مسلط کرد. برخی از قبایل بنی اسرائیل به عربستان و برخی دیگر به غور مهاجرت کردند» (آکادمیسین سیستانی به نقل از کتاب پشتنی قبیلی او روایتی شجری: ۱۹)^۱.

بعد از کتاب مخزن/افغانی که در این زمینه کتاب مادر و مرجع شناخته می‌شود، کتاب‌ها و نوشته‌های متعددی از سوی مورخان مسلمان و غیرمسلمان از قرن هفدهم تا قرن بیستم میلادی در تأیید صریح و ضمنی دیدگاه اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها نوشته شده است.

افزون بر دانشمندان و نویسندگان مسلمان، سه تن از امیران افغانستان از سلسله‌ی بارک‌زایی نیز بر اسرائیلی‌بودن تبار خود اعتراف کرده‌اند:

۱. امیر دوست‌محمدخان در پاسخ به پرسش الکساندر بورنس، سفیر بریتانیا در کابل درباره‌ی اسرائیلی‌بودن اصل و نسب پشتون‌ها گفت: «مردم در این مورد شک ندارند»^۲.

۲. امیر شیرعلی خان در وقت وفات خود گفت: «ما اصلاً از اهل اسرائیل می‌باشیم» (شهرانی، ۲۰۰۷: ۳۴).

۳. عبدالرحمان خان با استناد به کتاب‌های تاریخ پشتو و تذکره الملوک، اظهار می‌کرد که افغان‌ها نام‌شان را از نام افغانه سپهسالار حضرت سلیمان اخذ کرده‌اند و بعضی افغان‌ها از نسل افغانه و بعضی دیگر از

1. www.payamewatan.com/articles/a.s=13.html

2. Sir Alexander Burnes. Travels in to Bokhara, vol. 2: 139-141.

نسل ارمیا فرزند پسری شائول یا ساول، نخستین پادشاه یهود، هستند (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۶).

متن نوشته‌ی امیرعبدالرحمان خان در رابطه با اسرائیلی تباری پشتون‌ها به این شرح است: «تمام اهالی افغانه مسلمان سنی مذهب می‌باشند و اسم افغان را از لفظ افغانه گرفته‌اند، چون نسبت بعضی از آن‌ها به افغانه که سپهسالار حضرت سلیمان بود، می‌رسد و نسبت بعضی دیگر از آن‌ها به ارمیا، پسر شلمویی پیغمبر می‌رسد... این‌ها همیشه طالب سلطنت و حکومت بوده‌اند و در باب آزادی و مطلق‌العنانی خیلی حریص‌اند» (امیر عبدالرحمان، ۱۳۷۵: ۴۶). روایت‌های یادشده علی‌رغم اختلافات جزئی، در یک موضوع اساسی توافق دارند و آن ریشه‌ی اسرائیلی داشتن پشتون‌ها است.

اما دیدگاه یادشده علی‌رغم کثرت طرفداران در اعصار پیشین، اینک به دلایل متعدد مورد قبول و پذیرش پژوهشگران قرار ندارد. نخست این که دلایل چهره‌شناسی و وجود برخی صفات مشترک میان اقوام، نمی‌تواند مبنا و اساس محکم و قابل قبولی برای تبیین و تشخیص خاستگاه تبارشناسی گروه‌های قومی باشد.

دوم این که زبان‌شناسان هیچ‌گونه قرابت و خویشاوندی ریشه‌ای و خانوادگی میان زبان عبری و زبان پشتو نیافته‌اند، بلکه آنان زبان پشتو را به خانواده‌ی زبان‌های هند و اروپایی متعلق می‌دانند؛ در حالی که زبان عبری به گروه زبان‌های سامی تعلق دارد.

سوم این که برخی اعتقاد دارند که دیدگاه اسرائیلی بودن قوم پشتون تحت تأثیر انگیزه‌های خاص سیاسی ساخته و پرداخته شده است (گریگوریان، ۱۳۸۸: ۴۵-۴۶؛ ارزگانی، ۱۳۹۰: ۶۰-۶۱).

در کنار این اقوال نسبتاً مشهور در خصوص منشأ تباری پشتون‌ها، دو دیدگاه غیرمشهور هم توسط منابع اروپایی و غربی در این زمینه ابراز شده است:

الف) افغان‌ها ارمنی‌الاصل هستند و با طایفه‌ای از ارمنی‌های قفقاز موسوم به اغوانان از یک ریشه و تباراند. این دیدگاه توسط شخصی بنام سینت مارتین

در کتاب *خاطرات ارمنستان* مطرح شده است.
ب) افغان‌ها با گرجی‌های قفقاز از یک ریشه و تبار هستند.
ولی این دیدگاه‌ها نه طرفداران قابل توجهی دارند و نه دلایل و مستندات قابل اعتنا.

۳. تبارشناسی پشتون‌های افغانستان

پشتون‌ها یکی از بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان و بنیان‌گذار کشوری به همین نام به حساب می‌آیند. از سال ۱۱۲۶ ش ۱۷۴۷ م. که پشتون‌ها سلسله «درانی» را در قلب خراسان کبیر تشکیل دادند و بعداً نام قبیله خود یعنی افغان را بر آن سرزمین نهادند و نام تاریخی خراسان را به افغانستان تبدیل نمودند؛ آنان پیوسته قدرت و حاکمیت سیاسی را در اختیار و انحصار خود داشته، از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراوان نسبت به سایر اقوام برخوردار بوده‌اند (آرژگانی، ۱۳۹۰: ۵۶).

۳-۱. قبایل و طوایف قوم پشتون

قوم پشتون از منظر ساختار درون قومی به سه شاخه عمده تقسیم می‌شوند: درانی یا ابدالی، غلزی یا غلجی و کرلانی. قبایل درانی در غرب و جنوب، غلجی در جنوب و شرق، کرلانی در شرق افغانستان ساکن هستند. هر کدام از قبایل یاد شده در درون خود صدها زیر قبیله بنام خیل دارند. برخی منابع، طوایف عمده زیر مجموعه سه قبیله بزرگ را بیش از ۶۰ شعبه ذکر کرده‌اند که وجه مشترک همه آن‌ها زبان پشتو است (شفیعی، ۱۳۸۳: ۲۹).

دو پژوهشگر خارجی، بنام‌های «چ.م. کیفر»^۱ و «گ. مورگنستیرنه»^۲ که دومی چهره‌ی صاحب‌نامی در عرصه‌ی پشتون‌شناسی به شمار می‌رود، در مقاله «زبان‌های افغانستان» در دایرة المعارف ایرانیکا، قبایل و طوایف پشتون و

1. Charles, M. Kieffer

2. G. Morgenstierne

محل سکونت آن‌ها را چنین ذکر کرده‌اند:

۱. «درانی یا ابدالی» (مشمول بر قبایل و زیر مجموعه‌های ذیل):

الف) زیرک (شامل زیر شاخه‌های زیر می‌گردد):

• پوپلزی (شمال و شرق قندهار و غرب هیرمند)؛

• الیکوزی (شرق قندهار، شمال شرقی هیرمند)؛

• بارکزی (جنوب غربی قندهار، زمینداور، کوه‌دامن)؛

• اچکزی (زمینداور، کوه‌دامن).

ب) پنج پاو (شامل سه زیر شاخه):

نورزی (جنوب غربی و غرب افغانستان، فراه، هرات)؛ علیزی (زمین‌داور،

هیرمند)؛ اسحاق‌زی / اساکزی (غرب قندهار، ارغنداب، فراه، سیستان)

۲. غلجی (که شامل قبایل زیر می‌شود):

الف) توران (شامل زیر شاخه‌های ذیل می‌باشد):

هوتک (شمال شرقی قندهار، کلات، جنوب شرقی شهر و ولایت غزنی)؛

توخی (کلات، ترنک، ارغنداب)؛ خروط / خروطی (لغمان و پکتیا)؛ ناصر /

ناصری (کوه‌دامن در تابستان).

ب) بوران:

ب.الف) ایسپ (یوسف): سلیمان خیل (کتواز در غزنی جنوب و جنوب

غربی کابل)؛ علی خیل (کتواز، مقر و پکتیا)؛ آکاخیل (کوه‌دامن همه جا در

افغانستان، کوچی).

ب.ب) موسا: سهاک (جنوب کابل)؛ اندر (شیلگر شاید مراد شولگر در

بلخ باشد _ غزنی)؛ ترکی (کتواز، مُقر)

۳. گرلانی (یکی از سه قبیله اصلی قوم پشتون که شامل زیر شاخه‌های زیر

می‌گردد):

افریدی (شرقی، ننگرهار و کنر)؛ منگل (پکتیا)؛ جدران (پکتیا)؛ خویگانی

(شرقی)؛ توری (پکتیا، کرم)؛ جاجی (پکتیا)؛ وزیر (پکتیا، مرز وزیرستان

پاکستان، وردک)؛ مسعود/مسود (پکتیا، مرز پشتونستان، وردک)؛ وردک (میدان وردک)؛ مهمند (مشرقی)؛ شینواری (مشرقی). (ارزگانی، ۱۳۹۰: ۶۶-۶۷).

۴. تبارشناسی و محل سکونت پشتون‌های مهاجر در ارزگان

ارزگان خاص در بخش جنوبی هزاره‌جات موقعیت دارد که از طرف شمال به اجرستان و گیزاب و از ناحیه جنوب به دای چوپان متصل می‌شود و در قسمت شرقی آن مالستان و جاغوری و در ساحه غربی آن چوره و تیرین قرار دارد. این منطقه در گذشته یک ساحه مستحکم و نسبتاً آباد جنوب هزاره‌جات به شمار می‌رفت که ساکنین آن تماماً از مردم هزاره بودند. چون قسمت اعظم زمین‌های آن به پشتون‌ها داده شد (زمین‌هایی که باقی ماند یا آباد نبوده و یا آبی قابل توجه نداشته و یا زمین آن حاصل خیز نبوده است)، امروزه تعداد ساکنین اولیه در آن چندان قابل توجه نمی‌باشند.

اطلاعات طبقه‌بندی اقوام و طوایف پشتون ساکن در ارزگان خاص مبتنی بر اطلاعات شخصی نویسنده می‌باشد، که خود سال‌ها در منطقه و در درون آن‌ها زندگی کرده و نسبت به طوایف آن شناخت کافی کسب کرده است. در ارزگان خاص، قوم اچک‌زی که خود به طوایف مختلف تقسیم می‌شود، زندگی می‌کنند؛ ولی طوایف تأثیرگذار و با اهمیت آن‌ها در مسایل اجتماعی و سیاسی چند طایفه هستند:

۴-۱. قوم یا طایفه علی‌زی (الی‌زی)

این طایفه یکی از چند قوم تأثیرگذار در ارزگان بوده و از حیث جمعیت و زمین‌داری، قوم بزرگی به حساب می‌آید که عمدتاً در دو ناوه‌ی مهم شالی و سلطان‌احمد سکنی دارند.

توضیح: ناوه‌ی شالی شامل سرتنگی، خوردی، توشکان و تپه‌سخی، ناوه‌ی سلطان‌احمد شامل خربید، غوندی‌مار، چورکه، جغتله، آبپران سفلی، کدلک، جنگلک، سرخ‌بینی، دهن سنگو و بوم می‌گردد. هم‌چنین در آبپران، میانه، حسینی سفلی، تنگی کندلان و خرکنده نیز این قوم ساکن هستند و نیز در

شش برجه و اطراف آن و قریه‌ی باغچار دارای زمین و ملک مزروعی می‌باشند.

در طول دوران تشکیل حکومت در افغانستان، این طایفه در اُرزگان به نحوی با حکومت سر و سری داشته‌اند. خوانین اُرزگان همه یا اکثریت مطلق از این قوم هستند. در اداره‌ی ولسوالی حضور چشم گیر داشتند. سیاست و رفتار حکومت را در ارتباط با اقوام، این افراد تعیین و جهت‌دهی می‌کردند. نماینده‌ی مردمی در ولایت و هم‌چنین در پایتخت نیز از بین همین افراد انتخاب و معرفی می‌گردید. وکیل پارلمان که غالباً حالت انتصابی داشته است، از بین همین خوانین توسط ولسوالی فرستاده و معرفی می‌شد. این رفتار دولت‌مردان در قبال مردم و سرنوشت ملت درست برخلاف توصیه‌های دینی و سیره‌ی عملی رهبران دینی در امور اجتماعی و سیاسی است.

شخصیت‌های قوم علی‌زی در دوران اخیر عبارتند از: غلام‌محمدخان، دوست‌محمدخان، خدای‌رحم‌خان، قیوم‌خان، امین‌خان، حاجی عبدالرحیم، ملاعباس، وکیل خدادادخان، قدوس‌خان، بازمحمدخان، عبدالعزیز اولین ولسوال انقلاب، یونس تحویل‌دار، ملا رحمت‌الله معاون وزارت دفاع وقت طالبان در دوره‌ی اول و...

مهم‌ترین شخصیت تأثیرگذار این قوم که همیشه در تمامی تحولات سی - چهل سال مؤثر و دخیل بوده، حاجی عبدالرحیم و یونس تحویل‌دار بوده که در ناوهِ شالی و توشکان ساکن هستند و در جنگ سال ۱۳۶۹ شمسی محور اصلی جنگ و عامل اصلی ادامه‌ی آن بود. ملاعباس در قندهار جبهه داشت که در اولین روزهای جنگ او نیز با تمام نیرویی که داشت، وارد اُرزگان شده و تا آخرین روزهای جنگ شرکت داشت و یکی از امضاکنندگان صلح‌نامه بود.

۴-۲. قوم آردوزی

دومین طایفه‌ی مهم آرزگان قوم آردوزی است که قوم بزرگ از نظر جمعیتی شناخته می‌شود و در مناطقی چون شیخه، بادامزو، چهارآسیاب، بهروز و... سکنی دارد. این طایفه نیز همانند قوم الیزی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آرزگان نقش آفرین بوده و حضور فعال داشته و دارد و خاندان نسبتاً قدرتمندی هستند. با این که روابط بین اقوام در آرزگان بسیار مطلوب و حسن هم‌جواری حاکم بوده و هست؛ ولی متأسفانه افراد هنجارشکن هر از گاهی مشکلی خلق می‌نمودند. زیرا مسئولین و بزرگان آنان به دلایلی از اعمال قانون و مجازات افراد خاطی از زیربار رفتن مسئولیت شانه خالی می‌کردند و این فرصتی به دست چنین افراد می‌داد.

تاراج‌گری: ظاهراً تاراج مسافران، از نقض قانون پشتون‌والی نشأت می‌گیرد. قانون پشتون‌والی در حفظ عدالت به زور مظلوم و خویشاوندان و قبیله‌ی او متکی است. افراد بیگانه که نه خویشاوند دارند و نه قبیله، امنیتی هم ندارند. برای اثبات این فرضیه باید گفت که افغانان نه سرزمین‌های همسایه را تاراج می‌کنند و نه کسی را که در بخشی از سرزمین‌شان زندگی می‌کنند. بلکه تنها مسافران است که هدف دست‌برد قرار می‌گیرند. رسم تاراج در نقاط مختلف کشور و در زمان‌های مختلف به درجات متفاوت بروز می‌نماید. این قانون نانوشته اصولی دارد که آرزگانی (۱۳۹۰) در صفحه ۷۵ تا ۷۷ آن را از الفستون (۱۳۷۹) در صفحات ۱۴۱ تا ۱۴۹ نقل قول نموده است.

در دوران انقلاب، بزرگ این طایفه صوفی محمدحلیم بود، که فرد لایق و فهیم و انسان معتدل و خیراندیش بود. همیشه سعی می‌کرد مشکلات مردم و جامعه را به‌طور مسالمت‌آمیز، از راه تعقل و منطق حل و فصل کند و تنش، بخصوص بین شیعه و سنی پیش نیاید و در این راه دیدگاه معتدل داشت. ولی به‌همان دلیل پیش گفته، اگر افراد از قوم و طایفه‌ی پشتون‌ها مرتکب جنایتی چون قتل، دزدی و... می‌شدند - به‌خصوص نسبت به مردم هزاره - هیچ‌وقت

حاضر نبودند طرف را مجازات کند. تا می‌توانست بهانه‌گیری می‌کرد. حتی اگر شواهد جرم قابل انکار نبود، طفره می‌رفت و حاضر نمی‌شد حقیقت را بگوید و منطقش این بود که اینها افراد بی‌بندوبار هستند و ما توان مجازات آنها را نداریم.

یکی از عنعنات جاهلانه در فرهنگ آنان این که، مجازات یک پشتون به دست غیرپشتون را به‌عنوان یک ننگ قومی برای خود به حساب می‌آوردند (طبق قانون پشتون‌والی)؛ لذا مسئولین آنان در این امر- مجازات افراد هنجارشکن- هیچ‌گاه همکاری نمی‌کردند و این امر افراد هنجارشکن را جری‌تر می‌کرد. این افراد علاوه بر دزدی اموال، مرتکب قتل نفس افراد- خصوصاً مردم هزاره- می‌شدند اما هیچ‌گاه مورد بازخواست قرار نمی‌گرفتند، چه در زمان حکومت و چه در دوران جهاد.

این رفتاری است که از منظر قرآن رفتار جاهلانه تعبیر می‌شود. یکی از ویژگی‌های جاهلیت به تعبیر قرآن حمیت جاهلانه است (فتح: ۲۶). حمیه (قوم خود را بر قوم دیگر ترجیح دادن) به‌معنای تعصب جاهلی است، البته عیب ندارد انسان هم‌وطن و یا قوم خود را دوست داشته باشد. معنای تعصب جاهلی در کلام امام سجاد(ع) این است که انسان بدهای تیره و تبار خود را از نیکان دیگران بهتر شمارد. تعصب این است که تیره و تبار خود را بر ستم و ظلم کمک و یاری دهد. «عن الزهري قال: سئل علي بن الحسين (ع) عن العصبية فقال العصبية التي ياثم عليها صاحبها ان يري الرجل شرار قومه خيرا من خيار قوم آخرين وليس من العصبية ان يحب قومه ولكن من العصبية ان يعين قومه على الظلم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۳۰۸).

۴-۳. قوم کوت‌زی

طایفه‌ی دیگر، قوم کوت‌زی است. این خانواده عمده‌تاً در چهار منطقه ساکن هستند. در مرکز منطقه‌ی گرمابه و نهر پایین جوی‌نو، تعدادی از این طایفه در شش‌برجه سکونت دارند و منطقه‌ی کندلان متعلق به این طایفه

است. این خانواده در متن تحولات اجتماعی و سیاسی اُرزگان حضور فعال داشته و دارند. و چون در دو منطقه‌ی کندلان و شش‌برجه با مردم هزاره همسایه هستند، با آنان روابط نسبتاً مسالمت‌آمیز دارند. اما خوی و خصلت پشتونی و رفتار تحقیرآمیز نسبت به هزاره‌ها در عمق وجود پشتون‌ها و کل تبارشان وجود دارد و از ظلم و بی‌عدالتی هیچ‌گونه پروایی ندارند. بزرگ این خاندان از نظر سیاسی و اجتماعی، ملک رثوف اولین قوماندان انقلاب بود که برای ریاست قوم، اکثر رقبای خود را از میان برداشت. البته آن فرزندان یتیم‌شده، اکثراً وقتی بزرگ شدند، در کنار طالبان به فعالیت پرداختند تا در وقت مناسب انتقام بگیرند.

شخصیت دیگر که از لحاظ فکری و علمی فرد مهم و بلامنازع در اُرزگان بود، مولوی عبدالقادر است که در طول چهل - پنجاه سال، تمامی دعاوی حقوقی و فقهی به دست ایشان فیصله می‌شد. زیر هر فیصله‌ی فقهی‌ای چه بین شیعه و سنی و چه بین خود اهل سنت، مهر و امضای این شخصیت علمی است. بر فقه اهل سنت تسلط فوق‌العاده داشت به‌طوری‌که در هر فیصله، اصل مسأله، فتوا و صفحه‌ی کتاب هدایه شریف را که یکی از کتب فقهی اهل سنت است، درج می‌کرد.

۴-۴. قوم متک‌زی

قوم دیگری که در اُرزگان تأثیرگذار بوده و هست، قوم متک‌زی است که این طایفه در ناوهِ قحطابه یا کوچک زندگی می‌کنند و در مسیر مرکز اُرزگان به کندلان، سیرو و حسینی قرار دارند. منطقه‌ی کوچک، پر ترددترین مسیر به مرکز اُرزگان است؛ علاوه بر این که قریه‌جات حسینی و کندلان و سیرو از این مسیر تردد می‌کنند، مردم شیرداغ و پشی نیز برای خرید و فروش مایحتاج روزمره‌ی خود از این مسیر عبور و مرور دارند؛ لذا مسافرین از مردم هزاره در طول مسیر با این قوم مراودات و تعاملات داشتند که بعضاً توسط افراد بی‌بندوبار بدون توجه به مصالح منطقه و مردم مشکلات خلق می‌کردند.

وجود مکتب لیسه‌ی آن منطقه در کنار سرک عمومی و محل تردد مردم هزاره به سمت مرکز مزید بر علت بود.

با توجه به این که در ابتدای انقلاب اسلامی افغانستان روابط برادرانه‌ی بسیار خوبی بین مردم شیعه و سنی‌ارزگان به وجود آمده و فضای برادری حاکم بود، در کنار هم علیه حکومت کمونیستی می‌جنگیدند و مردم احساس آرامش می‌کردند. اما این روابط اولین بار توسط دو فرد هنجارشکن از قوم متک‌زی نقض شد که دو نفر مسافر از منطقه‌ی پشی در مسیر مرکز ارزگان به سمت قریه‌ی سیرو، در کوتل عاشورا به قتل رسیدند. این اولین قتل هزاره در ارزگان بعد از سقوط دولت بود که سنگ بنای تجاوز به مسافران قوم هزاره گذاشته شد. متأسفانه از طرف بزرگان طایفه، هیچ گونه مجازات نسبت به قاتلین صورت نگرفت بلکه حمایت گردید. افراد هنجارشکن جری‌تر شده و از این به بعد شاهد اذیت و آزارهای متعدد قتل‌ها نسبت به مردم هزاره در مسیرهای مختلف بودیم. این وضعیت تا سال ۱۳۶۹ شمسی هم‌چنان ادامه یافت و هر از گاهی شاهد قتل، دزدی، اذیت و آزار مردم هزاره در مسیرهای مواصلاتی و بیابان‌ها بودیم. در نتیجه، این حوادث و تعدی‌های پی‌درپی و بدون مجازات منجر به جنگ تمام‌عیار بین هزاره‌ها و پشتون‌ها گردید.

قرآن کریم، این کتاب انسان‌ساز و سعادت‌بخش زندگی فردی و اجتماعی برای حسن هم‌جواری و زندگی اجتماعی می‌فرماید: «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»؛ از فتنه‌ای پرهیزید که تنها دامن ستمکاران شما را نمی‌گیرد بلکه همه را فرا خواهد گرفت» (انفال: ۲۵). فتنه، به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می‌گیرد و مفهوم آن این است که افراد جامعه نه تنها موظف‌اند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظف‌اند دیگران را نیز به انجام وظیفه وادارند. زیرا اختلاف و ناهماهنگی در مسایل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها شده و دود آن به چشم همه خواهد رفت. یکی از اموری که دین مقدس اسلام اهتمام عظیمی به آن دارد و تأکیدهای

فراوانی روی آن شده است؛ رعایت حرمت خون و مال مردم است. احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس، از مسایلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفق‌اند و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شمارند؛ ولی اسلام اهمیت بیشتری به آن داده است تا جایی که قتل یک فرد مسلمان را همانند قتل همه‌ی انسان‌ها شمرده است.^۱

در حدیث معروفی از پیامبر (ص) می‌خوانیم «خون هیچ مسلمانی که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر (ص) می‌دهد، حلال نیست مگر سه گروه، قاتل، زانی محصن و مرتد؛ یعنی آن کس که دین خود را رها و از جماعت مسلمین بیرون رود»^۲ (صحیح بخاری و صحیح مسلم به نقل از تفسیر فی ظلال، ج ۵: ۳۲۳). اگر ما به وظایف دینی خود عمل کنیم چنین مشکلات پیش نخواهد آمد. می‌خواستیم به این نکته تذکر دهیم که عملکرد طوایف و قبایل پشتون‌ها در قبال هزاره‌ها از منظر دینی و اخلاقی شدیداً غیرمشروع و غیرانسانی شمرده می‌شود.

این چهار قوم تأثیرگذار در تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اُرزگان هستند، خانواده‌های دیگری هم در اُرزگان هستند که نقش چندانی در تحولات اجتماعی اُرزگان ندارند که عبارتند از:

۴-۵. قوم خواجه‌زی

این خانواده نسبتاً کوچک و مردم آن فقیر است که در منطقه‌ی انتهای جوی‌نو تا سربند جوی ساکن هستند. این‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های اُرزگان شرکت نداشته و نقش چندانی در تحولات اجتماعی و سیاسی آن ندارند. فقط به زندگی خویش مشغول‌اند و کسی به

۱. مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا... (مائدة: ۳۲)
۲. لا يَحِلُّ دَمُ امْرَأَةٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِأَحَدٍ الثَّلَاثِ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالزَّانِي بِالْمَحْصَنِ وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمَفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ.

سراغ آنها نمی‌روند. آنها دنباله‌روی تحولات و تغییراتی هستند که به دست دیگران ایجاد می‌شوند و از خود چیزی ندارند؛ حتی فرد مشهور و مطرحی هم ندارند.

۴-۶. قوم نورزی

طایفه‌ی دیگری که ظاهراً از خاندان غلجایی است و با بقیه‌ی اقوام ساکن در اُرزگان متفاوت هستند، قوم نورزی است که تعداد دو قریه در پای کوتل باغچار به نام قله‌غو علیا و سفلی زندگی می‌کنند. این قوم نقش خاصی در اُرزگان بازی نکرده و نتوانسته جایگاه خاصی برای خود دست‌وپا کنند. گرچه به لحاظ پشتون‌بودن مشکل خاصی از طرف حاکمان یا مردم نداشتند، ولی جایگاه اجتماعی و سیاسی در اُرزگان نداشته‌اند. بیشترین این طایفه در منطقه‌ی دهرآود اُرزگان ساکن است.

۴-۷. قوم ناخی

این قوم که یک طایفه‌ی بسیار بزرگ و پُرجمعیت است، در منطقه‌ی باریکی از قریه‌ی پالان شروع و منطقه‌ی شینیه و قول‌خار و... زندگی می‌کنند. از لحاظ قومی و خانوادگی این قوم خود را پشتون می‌دانند؛ ولی پشتون‌های منطقه در ولسوالی اُرزگان و در ولایت اُرزگان هیچ‌وقت اینها را به خود ملحق ندانسته‌اند و قبول نکرده‌اند.

پشتون‌ها این قوم را از ملحقات هزاره می‌دانند؛ لذا مثل مردم هزاره همیشه مورد تبعیض و محرومیت قرار داشته و هیچ‌گاه در حکومت و یا در تحولات منطقه سهمی نداشته‌اند. گرچه از نظر جمعیتی پرنفوس است و منطقه‌ی وسیعی را هم در اختیار دارند.

۵- پیشینه‌ی حضور پشتون‌های مهاجر در اُرزگان

اُرزگان قبل از تهاجم امیر عبدالرحمان یک ساحه‌ی مستحکم و آباد جنوب هزاره‌جات به شمار می‌رفت که ساکنین آن تماماً از مردم هزاره بودند،

اما پس از جنگ امیر عبدالرحمان و با شکست مردم اُرزگان بیش از هشتاد درصد مردم بومی نابود شده و نفی بلد گردیدند، زمین‌ها و مزارع آنان بزور تصرف و به پشتون‌های مهاجر واگذار گردید.

حضور پشتون‌ها در اُرزگان به دوران بعد از تسلط عبدالرحمان خان بر اُرزگان در سال ۱۳۱۰ قمری بر می‌گردد. بعد از درهم شکستن مقاومت مردم هزاره توسط قوای عبدالرحمان خان و سیاست حذف و تصاحب زمین‌های مرغوب و چراگاه‌های آنان در راستای تأسیس دولت افغانی و اسکان افغان‌ها بر مبنای قومیت با استناد بر نظام سلطانی و پادشاه اسلام، مردم بومی نفی بلد شدند. به گفته‌ی *سراج‌التواریخ*: «که او حق سرکوب رعیت خود را دارد، رعیت متمرّد باید سرکوب شود، چرا که یاغی و باغی است. سلطان اسلام از حق اطاعت مطلق برخوردار است» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۵۳، ۲۲۸).

قبل از سال ۱۳۰۶ قمری، ناوهِی اُرزگان که تماماً مردم هزاره بود، وضعیت نسبتاً آرام را سپری می‌کرد و مردم زندگی عادی خود را ادامه می‌دادند. بعد از تاریخ یاد شده، عبدالرحمان خان کمر برای اضمحلال هزاره‌ها بست. نه تنها سکوت در اُرزگان را شکست، بلکه آن ناحیه به یک نقطه‌ی تلاقی و تهاجم نیروها و پایگاه جنگ تصاعدی از یک سو و مبارزات چریکی از جانب دیگر مبدل گردید.

این جنگ‌ها در سال‌های ۱۳۰۶ الی ۱۳۰۸ قمری، در خود اُرزگان و نواحی هم‌جوار آن مانند اجرستان، دای‌چوپان، گیزاب، چوره و... نظام زندگی مردم را از هم گسیخته بود. در سال‌های ۱۳۰۹ الی ۱۳۱۰ قمری، این جنگ‌ها شدت بیشتری پیدا کرد و سوقیات در اُرزگان و مناطق مجاور به فزونی نهاد (نایل، ۱۳۹۷: ۶۷).

در اواخر ماه صفر و اوایل ماه ربیع سال ۱۳۱۰ قمری، گروه‌های بی‌شماری از سپاهیان دولت و افراد ایلجاری و اجیر به سرکردگی غلام حیدرخان، جنرال شیرمحمدخان اندری، جنرال میر عطا محمد، عبدالله خان حاکم قندهار، کرنیل

فرهادخان و چندین تن صاحب‌منصبان دیگر، از جهات مختلف به اُرزگان هجوم آوردند و به حملات وسیع علیه ساکنین اُرزگان دست زدند (در این هنگام عبدالقدوس خان، فرماندهی کل قوای دولت مریض شده و عازم کابل گردیده بود و به جای او فقیرمحمد فرماندهی کل قوا منصوب شده بود).

محمدافضل اُرزگانی، تعداد سپاه مهاجم را در اُرزگان بیست و چهارهزار نفر ثبت کرده است (نایل، ۱۳۹۷: ۶۷) ولی محمدیوسف ریاضی نویسنده‌ی *بحرالنفواید* می‌گوید که تنها بیست هزار نفر ایلجاری از قندهار به معیت عبدالله خان به اُرزگان وارد گردیدند و مجموع افراد نظامی به سی هزار نفر با چهل عراده توپ و تمام افراد ایلجاری به شصت هزار نفر بالغ گردیدند (محمدیوسف ریاضی و اثر مهم او «بحرالنفواید» طی مقاله‌ای از نگارنده در شماره ۸ سال ۱۹ (۱۳۴۰) مجله آریانا معرفی شده است). در مقابل این تعداد کثیر، نیرویی که برای دفاع از اُرزگان از خود پای‌مردی نشان می‌دادند از دوازده هزار نفر تجاوز نمی‌کردند. مقابله و دلاوری و از جان‌گذشتگی این دوازده هزار نفر در برابر هشتاد و نه هزار نفر نیروی دولتی‌ای تا به دندان مسلح، اعجاب‌آور است. از نظر دولت، این جنگ در جنگ‌های ده ساله‌ی هزاره‌جات، از همه مهم‌تر بود و حضور نیرویی به آن عدت و کثرت در مقابل یک منطقه‌ی کوچک به سویی‌ی حکومت محلی و ساکنان محدود و بی‌سلاح آن، خود نمایانگر اهمیت آن است (نایل، ۱۳۹۷: ۶۷).

تلفات جنگ اُرزگان که در نتیجه به شکست اُرزگانی‌ها انجامید، برای هر دو طرف خیلی سنگین بود. پس از فتح اُرزگان، مال و متاع مردم به تاراج رفت، قلاع و مزارع به آتش کشیده شد، زنان و کودکان به اسیری رفتند و به بازارهای برده‌فروشی عرضه گردیدند و اعمال ناروای فراوانی به ظهور آورده شد و بالاخره اراضی زراعتی آن مردم به پشتون‌های غیربومی و حتی از آن طرف مرزهای کشور (اطراف کوه سلیمان) تفویض شد. جنگ‌های چند ساله‌ی اُرزگان و سایر مناطق هزاره‌ها، در کتاب‌های *سراج‌التواریخ*،

مختصرالمنقول و بحرالفوائد به تفصیل گزارش شده است.

وقتی خبر فتح ارزگان به کابل رسید، از طرف دولت مراسم شادمانی برگزار شد و توپ‌های شادیانه به صدا در آمد که این خود دلیل بر اهمیت آن است. *سراج التواریخ* در این مورد می‌نویسد: «و در این وقت از اشتهاات فتح ارزگان که حضرت والا از عرایض افسران سپاه بر آن آگاه گشته در جمیع امصار و ولایات انتشار کرد، چهل و یک ضرب توپ تبریک فتح ارزگان در جلال آباد و اسمار و هم‌چنین در هر دیار شلیک شده مراسم شادیانه به پای رفت» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۸۲۴).

از صدور فرمان عبدالرحمان خان استفاده می‌شود که پشتون‌ها در ارزگان بعد از جنگ و حتی چندین سال بعد آمده‌اند «صدور حکم والا در دادن املاک مردم هزاره به افغان در خلال وقایع، جمعی از اولاد و... دارونیکه در کابل آمده و از حضرت والا خواستار اراضی و عقار و مزارع و کشتزار و مراتع در علاقه‌ی چوره از املاک مردم هزاره شدند و حضرت والا خواهش ایشان پذیرفته و دوست محمدخان، ایشک آقاسی دربار شهزاده‌ی اعظم سردار حبیب‌الله خان را، که با این جماعه از یک سلسله و قبیله بود، به سرپرستی ایشان گماشته و دستورالعملی بدو داد و آن را به خط خاص مزین فرمود که مزارع مردم هزاره سکنه علاقه‌ی چوره را مساحت و پیمایش کرده، به هر واحدی از مردان دارونیکه سه جریب اعلی داده و هر یک از اناث را نصف آن چه به ذکور می‌دهد، بدهد» (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۳: ۳۰۱).

تاریخ این فرمان‌ها بعد از سال ۱۳۱۴ قمری است (ر.ک: کاتب تتمه، ج ۳). از این روز به بعد ایشک آقاسی دوست محمدخان، همت بر اخراج مردم هزاره و ادخال طوایف متفرقه‌ی افغان گماشت. تا سال ۱۳۲۲ قمری، قریب چهارصد هزار خانوار را از موطن و مسکن ایشان به هر نوعی که توانست خارج ساخت. از قرب قندهار تا جوار مالستان و هزاره‌ی بهسود و سه‌پای دایزنگی و نیلی و تمزان دایکندی. موطن هزاره‌های دای ختای و دای چوپان و

دای میری و دای فولاد را به افغانان داد. تعداد بسیار محدودی از هزاره‌های متواری از افغانستان جان به سلامت بردند و در کشورهای چون خراسان ایران، ترکستان روسی، بخارا، پنجاب، هند و بلوچستان کوچیدند (ر.ک: کاتب تتمه، ج ۳: ۳۰۲).

ایشک آقاسی که مأمور توزیع زمین‌های چوره هزاره‌ها به اولاد دارونیکه بود، از روی تعصب و قومیت‌گرایی کار را به جایی رساند که حتی بعد از فرمان عبدالرحمان خان مبنی بر عدم اسکان پشتون‌ها در سرزمین هزاره‌ها، مناطق مختلفی را از روی تعصب به پشتون‌ها واگذار کرد و اینک متن فرمان: «صدور حکم والا به عدم دادن املاک هزاره به افغان و حضرت والا فرمان داد که ایشک آقاسی دوست محمدخان مأمور دادن ملک چوره هزاره شده و دستورالعمل تقسیم آن به افغانان مفوض گردیده است نه دیگر املاک هزاره‌جات. پس باید عموم هزارگان و کدخدایان و اربابان ایشان را تسلیت و خاطر جمع‌ی بدهند که به رفاه حال مشغول و مواظب زراعت و فلاحیت خود شوند» (کاتب، تتمه، ج ۴، ب ۱: ۱۲۵). دوست محمدخان با صدور این منشور، از جهالت و تعصبی که در نهاد داشت، ملک اُرزگان و تمامیت دای چوپان و دای میری و دای ختای و دای نوری را با ملک قلندر و مسکه‌ی هزاره جاغوری و گیزاب و خلج و چارشینه و کرکابه و سه پای دایزنگی و تمزان دایکنندی و زاوولی و سلطان احمد و اجرستان دایه و فولاده را به طوایف افغان وطنی و کوچی داد و قریب چهارصد هزار خانه از مردم هزاره را نیست و نابود کرد و فرار وادی ادبار ساخت (کاتب، ۱۳۹۰، ج ۴، ب ۱: ۱۲۵).

۶. محل سکونت اصلی پشتون‌های مهاجر در اُرزگان

به نوشته تاریخ‌یمینی «محل سکونت افغان‌ها (پشتون) اطراف کوه سلیمانی بوده که غربی‌ترین آن منطقه «ساوول» است، تاریخ‌یمینی که از قدیمی‌ترین تاریخ‌هاست (۱۰۳۰م)، محل سکونت افغان‌ها را اطراف کوه سلیمانی تا وادی سند معرفی می‌کند (هفته‌نامه تندر، ۱۳۹۳، ش ۳: ۱۹). محمدبن خاوند شاه

بلخی نیز در روضه الصفا موقعیت افغان‌ها را در اطراف کوه سلیمانی «پاکستان امروزی» ذکر می‌کند (هفته‌نامه تندر، ۱۳۹۳، ش ۳: ۱۹ به بعد). مطابق آنچه از گزارش کمیسیون سرحدی انگلیس (میتلند: ۱۲۵) است و از گزارش فرهنگ (فرهنگ، ۱۳۶۷، ج ۱: ۹۳، ۹۴) به دست می‌آید، تصرف سرزمین هزاره‌ها توسط قبایل پشتون در مناطق همجوار در نقاطی از قندهار و ارغنداب و تیرین مسبوق به سابقه بوده است و نوعی تصرف تدریجی وجود داشته که دامنه‌ی این تصرف وسیع بوده است؛ به ونه‌ای که از زمان لشکرکشی نادرشاه افشار به قندهار «زمین‌داور» واقع در شمال غرب قندهار جزو هزاره‌جات بوده است. نادر افشار پس از استیلا بر قندهار، هزاره‌ها و ازبک‌ها و تاجیک‌ها را از آن ساحه به زور کوچ داده و زمین‌های آنان را به پشتون‌های قبیله‌ی علی‌زایی و الکوزایی که در سقوط قندهار با نادر افشار همکار بودند، هدیه داد.

زمانی که نادر افشار کشته شد، احمدخان ابدالی که یک تن از افسران برجسته نادر افشار بود، تمام گنجینه‌ی نادر افشار را تصاحب کرده و با لشکریان تحت فرمانش به قندهار آمد و اعلان پادشاهی کرد. احمدخان درانی به محض به قدرت رسیدن، از این فرصت استفاده کرده و زمین‌های اقوام غیرپشتون را به بقیه پشتون‌های اطراف کوه سلیمان مخصوصاً پشتون‌های قبیله درانی اعطا کرد. در این مورد سیدجمال‌الدین افغانی و صدیق فرهنگ چنین نوشته‌اند: «پس از نادر (افشار)، احمد شاه نیز اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم نمود. مالیات اراضی خشک آب‌ه را در قندهار و نواحی مجاور آن برای درانی‌ها تخفیف داد، در حالی که مالیات مذکور برای دهقانان غیرپشتون افزوده گردید. علاوه بر این، وظیفه‌ی تحصیل مالیات زمین‌داران غیرپشتون به خانان درانی سپرده شد. این امر به خانان موقعیت داد تا به تدریج املاک دهقانان غیرافغان را تملک کنند. در مجموع، درانی‌ها از ادای مالیه، سرانه، مواشی، درخت میوه دار و تاک معاف بودند...» (ر.ک: فرهنگ، ۱۳۶۷: ۷۰-۹۵).

نوادگان احمدخان ابدالی و هم‌چنان محمدزایی‌ها که یکی پس از دیگری زمام سلطنت کشور را به دست گرفتند، هرکدام به نوبه‌ی خویش سرزمین‌های متعلق به هزاره‌ها را به‌زور اشغال کرده و آنان را به داخل کوهستان‌های صعب‌العبور هزارستان راندند. اما با آن همه علی‌رغم غصب زمین‌های هزاره‌ها، آنان حتی تا زمان امیر عبدالرحمان، در ارغنداب و هلمند متوطن بوده و زندگی می‌کردند. بعد از قتل عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمان، تمام این زمین‌ها به افغانان مهاجر هندوستانی به این بهانه که آنان از ملک کفر به ملک اسلام هجرت کرده و مستحق غصب رایگان زمین‌های زراعتی مردم هزاره می‌باشند، سپرده شد.

برای مثال ارزگان به اچکزی‌ها از قوم درانی داده شد؛ دای‌چوپان به طوایف اندر و کاکر؛ خاکیران به خوازک و اتوال و اجرستان به ملاخیل از طوایف غلجایی داده شد که عمده‌تأ کوچی بودند و از پاکستان می‌آمدند (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۵).

در خصوص اسکان افغان‌ها در سرزمین هزاره‌ها، نامه‌ی عبدالرحمان خان به سران درانی قندهار همه چیز را به‌صورت قطعی روشن می‌کند. «از امر مکنون خاطر والا که پیشنهاد ضمیر منیر دارد و می‌خواهد که اراضی و املاک هزاره را به مردم درانی بدهد آگاه می‌شدند، زیرا که دولت انگلیس قدم تصرف پیش نهاده و جبل کوژک را شکافته موضع چمن را که خاک طایفه اچک‌زایی از مردم درانی است، عمارت کرده محل اقامت قرار داده است که این تصرف و تصاحب دولت مذکوره بر زمین مردم اچک‌زایی را باعث پایمالی مردم درانی است. پس در وقتی از پایمالی مأمون و محفوظ خواهند گشت که املاک هزاره را صاحب و قابض شوند (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ۹۲۸).

فرقه‌ی اچک‌زایی (هفت‌هزار و پنج‌صد خانه) و در کوه گوژک و اطراف آن متوطن، اکثراً تبعه‌ی انگلیس و عده‌ی متصرف علاقه‌ی چوره هزاره که حکومت به ایشان موهبت فرموده و اکثر رومه‌داری و در کوه خواجه‌عمران و

توبه گوسفندچرانی کرده، اشتران خود را در بیابان شمال و شرق شورآبک چرایش داده، اندکی به زراعت و اغلب به سرقت و راهزنی روز بسر برده، به غایت شریر و متمرّد و حرام‌خوار و بدکردار و زشت‌گفتار و کج‌رفتارند» (کاتب، ۱۳۷۲: ۵۷-۵۸).

۷. ابزار تکفیر در خدمت سیاست حذف

بعد از شورش مجدّد و فراگیر شدن آن، سیاست امیر از جلب اطاعت مردم هزاره، به نابودی و حذف هزاره‌ها و تصرّف سرزمین آنان تغییر یافت. در مقوله‌ی سیاست، حذف و تصرّف زمین‌های مرغوب هزاره‌ها و چراگاه‌های آنان در راستای تأسیس دولت افغانی و اسکان افغان‌ها در سرزمین هزاره‌ها، نامه‌ی امیر به سران درّانی قندهار همه چیز را به صورت قطعی روشن می‌کند. متن نامه به روایت *سراج‌التواریخ* چنین است: «شکایت سردار عبدالقدوس از جایی است که مردم درّانی صد هزار خانوارند و پنج صد الی شش صد تن از راه ایلیت و قومی در هزاره‌جات رفته، باقی همه در خانه‌ی خود نشسته‌اند و اگر چنان‌چه مرد می‌بودند و غیرت قومی می‌داشتند از دو خانه یک نفر کمر نبرد به معاونت دولت می‌بستند، همانا پنجاه هزار مرد جرار می‌شدند، دمار از روزگار اشرار هزاره کشیده، وجود ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود می‌کردند» (کاتب، ۱۳۷۲: ۹۲۸).

یکی از مهم‌ترین ابزار فکری برای سرکوب و حذف هزاره‌ها تکفیر بود. تا هزاره‌ها تکفیر نمی‌شدند، جان، مال، عرض و فرزندان‌شان برای عموم حلال نمی‌شدند، نمی‌توانستند مردان هزاره را بکشند، زنان و کودکان‌شان را برده بگیرند و به بازار کافر و مسلمان بفروشند و همه را غنیمت اعلام کنند. به همین دلیل طی یک فرمان خطاب به حکام ولایات؛ هزاره‌ها را تکفیر، جان مردان‌شان را برای کشتن حلال اعلام کرد و دستور نابودی کامل آنان و تصرف سرزمین آنان را صادر کرد (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۹۳۰-۹۳۱). در فرمانی دیگر، زنان و فرزندان‌شان را غنیمت شمرد و تصریح کرد که عموم

مردم می‌توانند مردان‌شان را بکشند و زنان و کودکان‌شان را به غنیمت ببرند، فقط خمس این غنائم را به خزانه‌ی دولت تحویل دهند» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۹۹۰-۹۹۳). در متن همین تکفیرنامه به صراحت اعلام کرد که هزاره‌ها از ملک خداداد افغانستان باید نابود شود. مرحوم کاتب در مورد تأثیر عمیق و پایدار این حکم در مورد حذف فیزیکی هزاره‌ها در چند مورد به عبارات گوناگون اظهار نظر می‌کند؛ از جمله در یک مورد می‌نویسد: «از صدور این حکم بود که هزاران مرد به قتل رسید و دختران و پسران و زنان ایشان به غلامی و کنیزی رفت» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۹۹۳). در مورد دیگر می‌نویسد: «از صدور این حکم و اشتها آن هر عاقل کامل می‌داند که فرقه‌ی ضاله‌ی هزاره از کردار زشت خود که سرنوشت ایشان بود چه دیده و به چه قسم به قتل و غارت و اسیری رسیدند، چنان‌چه در محل و مقامش رقم شده می‌آید» (کاتب، ۱۳۹۱، ج ۳، ب ۱: ۹۳۳). کاتب جزئیات ماجرا را در جلد چهارم سراج نیز به‌طور مفصل شرح داده است.

۸. خلاصه و نتیجه‌گیری

پرسش اصلی ما این بود که پشتون‌ها از کدام تباراند. منشأ تباری پشتون‌ها، همانند بوم زیست‌شان و کمیت جمعیت آنان همواره زیر پرسش، گمانه و تردید بوده است. پژوهشگران در مورد تبارشناسی پشتون‌ها دیدگاه‌هایی مختلف دارند؛ عرب‌تباری، آریایی‌تباری، هندی، اروپایی، اسرائیلی، گرجی و ارمنی‌تباری. از نظر رفتار اجتماعی شواهد بر اسرائیلی‌تباری آنان مشاهده می‌شود که تا حدودی این دیدگاه را تایید می‌کند، علاوه بر آن، تحقیقات ژنتیکی دانشمندان در سال‌های اخیر حاکی از شباهت DNA بیش از ۴۳ درصد پشتون‌های مورد آزمایش قرار گرفته با یهودی‌ها، به‌خصوص یهودی‌های اشکنازی، روایت اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها را تقویت می‌کند. لذا از میان همه‌ی احتمالات و نظریه‌ها، دلایل و شواهد بر تبار یهودی پشتون‌ها بیشتر است. با وجود آن تاکنون هیچ روایت و دیدگاه علمی و تاریخی قطعی

در مورد منشأ تباری پشتون‌ها ارائه نشده است و البته این سرشت تحقیق و سخن در باب امر گذشته به‌طور کلی است. کمتر مورخ و تحقیقی را می‌توان یافت که نسبت به وقایع و تبارهای تاریخی اقوام به قطعیت برسد، با وجود این، دانشمندان بیشتر همان ظن قوی و اقوی را می‌پذیرند. اسرائیلی تباربودن پشتون‌ها یک ظن قوی است که ما در پژوهش حاضر بدان باور داریم.

در اُرزگان بعد از تسلط عبدالرحمان خان و قتل عام مردم و غلبه‌ی جنگی بر مردم بومی که تماماً هزاره بودند، مردم هزاره‌ی بومی را به‌زور و نسل‌کشی که به‌قول کاتب حدود هشتاد الی نود درصدشان از بین رفته و بقیه نفی بلد شدند، زمین‌ها و مزارع‌شان به قوم پشتون‌های مهاجر از کوه‌های سلیمانی و پاکستان امروزی داده شد. قوم ساکن در اُرزگان عمدتاً اچک‌زی از خاندان درّانی‌ها است و بعد از سال ۱۳۱۵ق توسط ایشک آقاسی در این منطقه آورده و زمین‌های مرغوب مردم هزاره‌ها به آنان سپرده شد. قوم اچک‌زی خود به طوایف کوچک‌تر متعدد تقسیم می‌شوند. ایشک آقاسی مسئول امور مهاجرین پشتون در منطقه چوره بود، وی از روی تعصب و قوم‌گرایی حتی بدون فرمان امیر عبدالرحمان پشتون‌های مهاجر را در این منطقه ساکن نموده و مردم هزاره بومی را آواره و نفی بلد نمود.

سخن پایانی اینکه؛ به باور نگارنده، نه آریایی‌تباری افتخار دارد و نه یهودی‌بودن مایه‌ی شرمساری است. هیچ قومی را نمی‌توان بر قومی برتری داد. نتیجه‌ی تحقیق حاضر یعنی اسرائیلی‌تباری پشتون‌ها بدان معناست که سرزمینی که اینک پس از ابدالی‌ها افغانستان نامیده شد، اما در دوره‌ی اسلامی به خراسان معروف بود، و قبل از ظهور اسلامی حوزه‌ی فرهنگی-تمدنی بلخ به‌شمار می‌آمد، توسط مهاجران و بیابان‌گردان و دشت‌زیستان به‌تصرف درآمده، فرهنگ و مدنیّت آن اندک‌اندک رو به زوال رفته و در نتیجه ساکنان بومی آنان قلع و قمع و نسل‌کشی شده، تمام دارایی‌های آن‌ها به

غار ت رفته و به بردگی کشیده شده است. افغانستان سرزمینی مغضوب توسط مهاجران بدوی است که مدنیت، فرهنگ و عقلانیت آن مکرر به انتحار کشیده شده و می شود.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ایران بزرگ فرهنگی (۱۳۹۳)، ویژه‌نامه و هفته‌نامه تندر، ش ۳.
۳. احمدی، محمدمبین (۱۳۹۵)، *تسخیر هزاره یاغستان*، کابل، ارگ ریاست جمهوری.
۴. اُرزگانی، مسیح (۱۳۹۰)، *افغانستان؛ رنگین کمان اقوام*، خراسان، مرکز مطالعات و انتشارات میراث خراسان.
۵. امیر عبدالرحمان (۱۳۷۵)، *تاج التواریخ*، کابل، انتشارات میوند.
۶. الفنسٹون، مونت استوارت (۱۳۷۶)، *افغانان؛ جای، فرهنگ و نژاد*، ترجمه‌ی محمد آصف فکرت، ایران، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۷. پته خزانه، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۸. حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۸)، *تاریخ مختصر افغانستان*، آمریکا، سازمان مهاجرین مسلمان افغانستان در آمریکا.
۹. رهپو طرزی، صدیق (۲۰۰۹)، *ما، اسطوره، واقعیت*، برگرفته از وبسایت .
۱۰. زمريالی، امین‌الله (۱۳۲۰)، *پشتو تولنه*، منتشر شده در کالنی (سالنامه کابل)، کابل، مطبعه دولتی.
۱۱. شهرانی، عنایت‌الله (۲۰۰۷)، *تاریخچه‌ی اقوام و نژادها در افغانستان*، ترجمه‌ی عبدالغفور برشنا، برگرفته از وبسایت .
۱۲. فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۶۷)، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، پیشاور، پاکستان، آریانا آفست پرنترز.
۱۳. فرهنگ، سیدمحمدحسین (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان*، قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی.
۱۴. کاتب هزاره، فیض محمد، (۱۳۷۲)، *نژادنامه افغان*، ج ۱، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۱۵. -----،----- (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ*، تتمه ی ج ۳، کابل، انتشارات امیری.
۱۶. -----،----- (۱۳۹۰)، *سراج التواریخ*، تصحیح سرور مولایی، ب ۱ از ج ۴، کابل، انتشارات امیری.
۱۷. -----،----- (۱۳۹۱)، *سراج التواریخ*، ج ۱، ۲، ۳، تهران، انتشارات عرفان.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، *اصول کافی*، ج ۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۹. کهزاد، علی احمد (۱۳۲۵)، *تاریخ افغانستان*، ج ۱، بی جا، بی نا.
۲۰. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸)، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه ی عالمی کرمانی، تهران، انتشارات عرفان.
۲۱. محتاط، عبدالحمید (۲۰۰۹)، *تاریخ تحلیلی افغانستان*، فصل اول، قسمت ۳ و ۴، برگرفته از وبسایت: .
۲۲. نایل، حسین، (۱۳۷۹)، *یادداشت هایی درباره سرزمین و رجال هزاره جات*، بی جا، بی نا.
۲۳. هروی، نعمت الله (۱۰۲۰)، *مخزن الافغانی*، بی جا، بی نا.
۲۴. هوتک، محمد معصوم (بی تا)، *پشتنی قبیلی او روایتی شجری*، بی جا، بی نا.

وبسایت ها:

25. www.khyber.org/pashtohistory/ethnology-arabs.shtml
26. www.payamewatan.com/articles/a.s=13.html
27. Sir Alexander Burnes. *Travels in to Bokhara*, vol. 2: 139-141.